

مرغ دُزد ارگ ما

مرغ دزد بی خدای ما، ارگ رها نمی کند
از همه قتل بی گناه، هیچ حیا نمی کند
روز شبش به عیش و نوش، نیست بفکر ملتش
خون یتیم و بیوه زن، خورده ابا نمی کند
اردوی بی سر وطن، قتل شوند به هر طرف
مرغ دُزد ارگ ما بجز، باد خطا نمی کند
میکنند همیشه طمطراق، بسکه همه صبح و شام
درد وطن آن دنی، هیچ دوا نمی کند
گر برود به کعبه اش، بهر ریأ و فریب
بهر وطن آن پلید، هیچ دعا نمی کند
نفس پلید و سرکشش، غافل است ز رفتنش
روزی رسد که میرود، عمر بقا نمی کند
می فگند تفرقه، هر طرف وطن غنی
در پی صلح و صفا، سعی بجا نمی کند
گرچه که مال و ثروتش، گشته چوقارون وار
دست خالی میرود بگور، مال وفا نمی کند

حیدری کوش در این جهان، باشی همیشه با خدا
خدمت به بندگان حق، هیچ جفا نمی کند

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۸، ۵، ۲۰۲۱، سدنی

تذکر: غزل فوق بالهام گرفتن از سرودهء مرحوم ساربان با مطلع:

این غم بی حیا، باز مرا رها نمی کند

از من و ناله های من، هیچ حیا نمی کند

سروده شد.